پیشنهاد

صفرهای روی اسکناس ترسناک است!

سید پرویز جلیلی کامجو*

مدتی است طرح اصلاح پول ملی و حذف چند صفر از آن در محافل اقتصادی پر رنگ شده است. این طرح آثار مثبت و منفی دارد که متناسب با اوضاع اقتصاد ایران به ارزیابی آن می‌پردازیم. اصلاح واحد پول ملی به‌صورت حذف صفر یک اصلاح پولی و اسمی است، اما می‌تواند اثرات مثبت اقتصادی در بلندمدت دربی داشته باشد. سیاست اصلاح واحد پول ملی از سال ۱۹۲۳ میلادی تاکنون در بیش از ۵۰ کشور دنیا اجرا شده است و در این راستا آنچه توجه اقتصاددانان را به خود جلب نموده است، دلایل رسیدن به این مرحله و نتایج حاصل از اجرای آن است. دلایل رسیدن به مرحله حذف صفر از پول در ایران بسیار غم‌انگیز است! به لحاظ تاریخی افزایش تعداد صفرهای روی اسکناس‌ها و چاپ اسکناس‌های درشت همراه با تحولات اجتماعی و سیاسی گسترده به‌خصوص در ایران بوده است و به همین دلیل بیشتر اقتصاددانان و حتی سیاستمداران از صفرهای روی اسکناس می‌ترسند!

در چهار دهه گذشته نه تنها نقدینگی رشد فزاینده‌ای داشته است بلکه سرعت گردش پول نیز به دلیل توسعه سیستم بانکی و رواج پول الکترونیکی شدیدا افزایش یافته و به مشکل افزایش حجم پول دامن زده است. بدون وارد شدن در بحث کینزی (کوتاه‌مدت و چسبندگی قیمت، دستمزد و بهره) و کلاسیکی (بلندمدت و اشتغال کامل) و با تاکید بر جنبه‌های پیچیده نقش پول در اقتصاد، مبادلات پولی بین‌المللی، نقش سیستم بانکی و نقش نقدینگی و گردش پول، برای پول یک نقش حقیقی ولو به‌صورت غیرمستقیم می‌توان قائل شد.

در اقتصاد ایران قانون‌گذاران و مجریان قانون در سیاست‌های اقتصادی پرداخت مالیات توسط کارگزاران اقتصاد ایران را با بهترین اقتصادهای دنیا مقایسه می‌کنند غافل از اینکه کاهش ارزش پول ملی، سیلان نقدینگی و تورم، سنگین‌ترین مالیاتی است (مالیات تورمی) که عموم مردم اجبارا آن را پرداخت می‌کنند و حذف صفر از پول در مرحله اول سرپوش نهادن بر این حجم گسترده مالیات تورمی است.

پیش نیازهای یک بسته اصلاح پولی

در اجرای سیاست اصلاح پول ملی باید هزینه‌ها و منافع آن مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد. در اقتصاد توسعه نیافته ایران به دلایل مختلف مانند ضعف بازارهای رقابتی، ضعف بخش تولید و شاخص‌های فضای کسب‌وکار، وابستگی سیاست‌های ارزی به صادرات تک‌محصولی، وجود رانت‌های سیاسی و اقتصادی گسترده، عدم استقلال بانک مرکزی، اختلاس و فسادهای مالی متعدد و متنوع در سیستم پولی- مالی، بی‌انضباطی مالی در بوروکراسی عریض و طویل دولتی، خصوصی‌سازی ناقص (که بیشتر شبیه رهاسازی است) سیستم بانکی با بهره‌وری پایین و معوقات عظیم، سرعت گردش انعطاف‌پذیر و بی‌ثبات پول، تخریب شاخص‌های سرمایه اجتماعی، بخش غیررسمی و زیرزمینی گسترده، عدم توانایی دولت در کنترل قیمت‌ها و نوسان شدید قیمت‌ها، حجم عظیم نقدینگی، اجرای سیاست‌های پولی هزینه بالایی خواهد داشت و اثرات تخصیصی و توزیعی اصلاحات پولی نیز غیرقابل پیش‌بینی خواهد بود. همان اتفاقی که برای هدفمندکردن یارانه‌ها نیز قابل پیش‌بینی بود! همچنین باید ذکر کرد که افزایش صفرها اگر به دلیل جهش (Jumping) قیمت‌ها باشد هزینه حذف آن بسیار کمتر از حالتی خواهد بود که افزایش صفرها به دلیل بی‌ثباتی پول و تورم مزمن باشد.

زمان اصلاح پولی

مطالعه تجربه اکثر کشورهای موفق نشان می‌دهد که این کشورها پس از تثبیت اقتصاد کلان (تثبیت متغیرهای حقیقی اقتصاد کلان) و انجام تعدیل و اصلاح گسترده ساختار اقتصادی دست به اصلاح واحد پولی زده‌اند و حذف صفر از پول جزئی از سیاست‌های تثبیت بوده است. در این کشورها حجم پول منفعل (پولی که تولید ناخالص داخلی با آن مبادله نمی‌شود) به پول غیر منفعل (پولی که تولید ناخالص داخلی با آن مبادله می‌شود) چشمگیر نبوده است به‌طوری که انفعال پولی مدیریت پول و تورم را با مشکل مواجه سازد. یعنی اصلاح پول ملی همراه با افزایش گسترده پول در اقتصاد همراه نبوده، بلکه در طول زمان این نسبت کاهش یافته تا شرایط برای سیاست اصلاح پول ملی فرا رسیده است.

دلایل موافقت

تقویت ارزش پول ملی علاوه بر تقویت غرور ملی، افزایش مقبولیت بین‌المللی پول، تورم انتظاری کارگزاران اقتصادی را کاهش می‌دهد و این علامت را به جامعه اقتصادی می‌دهد که دوره تورم‌های دو رقمی و بالا سر رسیده است. حذف صفر از پول ملی علاوه بر مزایای ذکر شده منجر به تسهیل مبادلات و محاسبات، کاهش هزینه‌های چاپ و استهلاک اسکناس، کاهش هزینه سیستم بانکی در نگهداری و نقل و انتقال پول و کاهش حجم پول خواهد شد.

دلایل مخالفت

با توجه به انعطاف‌پذیری سرعت گردش پول و نسبت گسترده پول انفعالی در اقتصاد ایران مهم‌ترین تاثیرات منفی حذف صفر از پول ملی «گرد شدن قیمت‌ها» و «قیمت‌گذاری دلخواه» است. با توجه به ضعف نظام بازار در اقتصاد ایران، قدرت قیمت‌گذاری دلخواه عوامل تولید و توزیع، عدم کنترل دقیق دولت بر قیمت‌ها، ضعف سیستم توزیع به‌صورت عمده فروشی و خرده‌فروشی، امکان گرد شدن قیمت‌ها به بالا و قیمت‌گذاری دلخواه با اصلاح پولی بسیار فراوان است. قدرت قیمت‌گذاری باعث می‌شود اصلاح پول ملی علاوه بر تاثیر بر متغیرهای اسمی، اثرات تخصیصی و توزیع مجدد داشته و بر متغیرهای حقیقی نیز موثر گردد[۱].

چاپ پول جدید با واحد جدید نیز هزینه‌بر است و باید پول در واحدهای خُرد چاپ شود، سیستم‌های حسابداری با واحد جدید تطبیق یابند و البته برای پیشگیری از سردرگمی آحاد جامعه احتمالا پس از حذف سه صفر مجبور به تغییر نام پول نیز باشیم که این موضوع نیز قابل تامل و بررسی است.

شاخص‌های تغییر واحد پول ملی

علاوه بر موارد تحلیلی، شاخص‌های کمی متفاوتی می‌توان برای توجیه اصلاح پول ملی تعریف کرد: مانند حجم پول در طول زمان، قیمت اسمی دلار، که از سال ۱۳۵۷ با نرخ اسمی ٦۷ ریال در سال ۱۳۹۲ به ۳۱ هزار ریال رسیده است، نسبت درآمد سرانه به درشت‌ترین اسکناس، تعداد سرانه اسکناس در گردش.

نحوه اجرای طرح

پس از مساله زمان اجرای طرح اصلاح پول ملی، مهم‌ترین بحث نحوه اجرای این طرح است. نباید مانند هدفمند کردن یارانه‌ها موافقان طرح بعد از اجرا، مخالفان سرسخت طرح بشوند، زیرا که بر نحوه اجرای آن تسلط علمی و اجرایی نداشتند. تجربه کشورهای موفق در نحوه اجرا مهم‌ترین چراغ راه خواهد بود تا مشکلات عملی اجرای این طرح کاملا شفاف شود و کار مجددا به پشیمانی نکشد!

جمع‌بندی

با توجه به موارد مذکور تا زمانی که دولت و مقامات ذی‌ربط مشکلات ذکر شده را برطرف نکند و اقتصاد با اصلاحات واقعی به ثبات نرسد انجام اصلاحات اسمی مانند حذف صفر نه تنها به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، بلکه هزینه‌های فراوانی را نیز به کشور تحمیل می‌کند. عدم کنترل دقیق قیمت‌ها، گرد کردن قیمت‌ها و قدرت قیمت‌گذاری دلخواه سه مشکل اصلی و عمده اصلاح پول ملی در اقتصاد ایران است. تعداد صفرهای قابل حذف، نام جدید و نحوه اجرای طرح نیز از مهم‌ترین جنبه‌های مبهم این طرح است.

[۱]. شاکری عباس (۱۳۹۰). نود سال سیاست صفر زدایی.

*Parviz.jalili@gmail.com دانشجوی دکترای اقتصاد دانشگاه اصفهان

گردشگری نمی‌تواند پیش برنده اقتصاد باشد

■ آیا الگوی انتخاب صنایع طلایه‌دار رشد برگزیدن صنعت توریسم را به عنوان صنعت «پیش‌رو» تایید می‌کند؟

امیر علی مطهری*

در اسفند ماه گذشته مرکز آمار ایران از رشد اقتصادی منفی ۲ درصد خبر داد که، نویدبخش «خیز خروج از رشد زیر صفر» است. همچنین مسعود نیلی مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور، از نخبگان اقتصادی و صنعتی خواست تا دولت را در انتخاب صنایعی که می‌توانند تا پایان سال آتی طلایه دار رشد اقتصادی ۳ درصدی کشور باشند، یاری کنند (دنیای اقتصاد، شماره ۳۱٤٦). این رویکرد یادآور سیاست صنعتی‌سازی انتخاب صنایع پیشرو «Picking Winners» است که در بسیاری از کشورهای آسیای شرقی به‌خصوص چهار ببر آسیایی (کره‌جنوبی، سنگاپور، تایوان و هنگ‌کنگ) اعمال شد و شکوفایی اقتصادی سال‌های ۱۹٦۰ تا ۱۹۹۰ را همراه با صنعتی سازی پایدار را رقم زد.

از طرف دیگر این فراخوانی در زمانی صورت گرفته که از ۸٤۱ واحد تولیدی در ایران تنها ۱۹۲ واحد در حال حاضر به فعالیت خود ادامه می‌دهند. اقتصاد ایران طی ۸ سال گذشته شاهد تحلیل شدید بخش تولیدی، صنعت زدایی و افزایش بیکاری بوده است، بنابراین نیاز مبرم به نگاه تولید محورانه دولت و مجلس و ایجاد صنایع اشتغال‌زا (کاربر) بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. به دنبال اجرای طرح انصراف داوطلبانه از یارانه‌ها بدیهی است که دولت، به‌منظور تخصیص بهینه یارانه‌ها، بخشی اعظمی از منابع بازیافت شده را به حمایت از صنایع طلایه دار اختصاص دهد.

به دنبال این فراخوان صنعت توریسم از میان صنایع پتروشیمی، خودروسازی و معدن بیشترین توجه را در میان اقتصاددانان و نخبگان صنعتی به خود جلب کرده است؛ اما ابتدا لازم است نگاهی داشته باشیم به الگوی انتخاب صنایع طلایه‌دار. به عبارت دیگر چه فاکتورهایی باید در کشورهای در حال توسعه، پایه و اساس انتخاب صنایع طلایه‌دار قرار بگیرد. در این راستا رجوع به تئوری «زنجیره‌های عرضه و تقاضای» اقتصاددان برجسته آلبرت اتو هیرشمن (Albert Otto Hirschman) می‌تواند مسمرثمر واقع شود.

اهمیت صنایع دارای بیشترین زنجیره‌های اقتصادی

هیرشمن، یکی از منتقدان بکارگیری تئوری اقتصادی رشد متوازن (Balanced Growth) در کشورهای در حال توسعه بود؛ زیرا معتقد بود «اگر کشوری بتواند منابع نامحدود مورد نیاز برای اعمال سیاست هزینه بر رشد اقتصادی متوازن را فراهم کند، دیگر در حال توسعه قلمداد نمی‌شود.» وی معتقد بود منابع اقتصادی محدود کشورهای در حال توسعه، باید در صنایعی سرمایه‌گذاری شود که بیشترین زنجیره‌های اقتصادی عرضه و تقاضا (Backward and Forward Linkages) را دارا هستند (۱۹۵۸، هیرشمن). «زنجیره‌های اقتصادی تقاضا» تمام منابع اولیه‌ای (از جمله نیروی کار و مواد خام) را که یک واحد صنعتی برای تولید محصول نهایی به آن نیاز دارد شامل می‌شود؛ به عبارت دیگر کل درونداد (Input) یک بنگاه تولیدی. از طرفی دیگر زنجیره اقتصادی عرضه، برونداد و محصول نهایی واحد صنعتی است که می‌تواند مواد اولیه واحدهای تولیدی دیگر را تشکیل دهد. هرقدر واحدهای تولیدی بیشتری از برونداد این بنگاه به عنوان مواد اولیه خود استفاده کنند، زنجیره‌های عرضه این بنگاه تولیدی بیشتراست و هر قدر منابع و تولیدات داخلی کسر بیشتری از درونداد این بنگاه تولیدی را تشکیل دهند، زنجیره‌های تقاضا بیشتر خواهد بود. بدیهی است صنعتی با داشتن بیشترین زنجیره‌های عرضه و تقاضا دولت را در عمل سیاست‌های تحریک تقاضا یاری می‌دهد و محرک قدرتمندی برای بازارهای داخلی به شمار می‌رود.

اهمیت صنایع اشتغال‌زا برای اقتصادهای در حال توسعه

در یک اقتصاد یکی از مهم‌ترین بازارها بازار نیروی کار است که خود یک محرک تقاضای اصلی برای سایر بازارها به شمار می‌رود؛ بنابراین تاثیر مثبت صنایع اشتغال‌زا در تسهیل اجرای سیاست‌های تحریک تقاضا (توسط مکانیزم ضریب فزاینده) انکارناپذیر است. وجودرکود تورمی و نرخ بالای بیکاری (۲٦ در صد در میان جوانان که مهار کردنش نیازمند رشد مستمر ٦ درصدی اقتصاد کشور است) در ایران گواه نیاز به اولویت‌دهی بازار کار در اقتصاد کشور است. در مباحث اقتصاد توسعه، اهمیت صنایع اشتغال‌زا، در رابطه با اقتصادهای نوظهور که اغلب دارای نیروی کار وافر (Unlimitted supplies of Labour) هستند، به دفعات تاکید شده است. مدل اقتصاد دوگانه لوییس (Lewis, ۱۹۵۸)و به دنبال آن رنیس و فی (Fei and Ranis ۱۹٦٤)، جزو اولین مدل‌هایی هستند که به اهمیت جذب نیروی کار وافر می‌پردازند و نشان می‌دهند چگونه با ایجاد صنایع کاربر (Labour Intensive) انتقال نیروی کار وافر به بخش‌های سرمایه‌ای صنعتی کاربر تغییر ساختاری اقتصاد و صنعتی شدن مسجل خواهد شد.

طبق این دو مدل، نیروی کار وافر در بسیاری از بخش‌های غیر سرمایه‌داری اقتصادی (subsistence sector) به‌خصوص کشاورزی به‌دلیل شیوع بیکاری (پنهان) یافت می‌شود که با حداقل دستمزد (Subsistence Wage) امرار معاش می‌کند. دلیل وجود چنین دستمزد پایینی عرضه بالای نیروی کار ونرخ ناچیز بهره‌وری کار(Marginal Productivity of Labour) ناشی ازوجود نیروی کار وافر است. بنابراین با بنا نهادن بخش‌های صنعتی سرمایه‌داری و گسترش بنگاه‌های تولیدی کاربر، نیروی کار وافر به مرور جذب بخش تولیدی می‌شود. با توجه به بهره‌وری پایین نیروی کار وافر در بخش غیرسرمایه‌داری، انتقال نیروی کار به کاهش برونداد این بخش منجر نمی‌شود. بدیهی است که برای جذب نیروی کار وافر تنها لازم است، سطح دستمزدها در بخش تولیدی و سرمایه‌داری قدری بالاتر از میزان دستمزد در بخش غیرسرمایه‌ای باشد تا انگیزه لازم برای مهاجرت و انتقال نیروی کار فراهم شود. با سرمایه‌گذاری‌های مجدد سود چشمگیر حاصله، توسط بخش سرمایه‌داری، چرخه صنعتی‌سازی تا جذب کامل نیروی کار وافر ادامه می‌یابد تا نمودار عرضه نیروی کار از حالت افقی خارج شده و دستمزدها افزایش یابد. تنها گسترش صنایع اشتغال‌زا می‌تواند جذب نیروی وافر کار و تغییر ساختار اقتصادی و صنعتی شدن پایدار را تضمین کند. روی آوردن به تکنیک‌های تولیدی سرمایه بر (Capital Intensive) قبل از جذب کامل نیروی کار وافر، به کندی روند جذب نیروی کار وافر منجر شده وبه ناتمام ماندن چرخه تغییر ساختاری و صنعتی‌سازی می‌انجامد. استناد به این دو مدل، که اهمیت و مکانیزم جذب نیروی کار وافر را توسط بنگاه‌های صنعتی به روشنی ترسیم می‌کنند، دولتمردان چینی را بر آن داشت تا تاسیس بنگاه‌های تولیدی روستایی (Township and Village Enterprises) را در دستور کار دولت‌های محلی قرار دهند. اعمال این سیاست که به تمرکززدایی نیز منجر شد می‌تواند برای اقتصاد ایران، با توجه به میزان بالای بیکاری در استان‌های فارس، گیلان، آذربایجان شرقی، خراسان رضوی، خوزستان و به‌خصوص لرستان (با نرخ بیکاری بالای ۵۰ درصد در میان جوانان) و برنامه‌ریزی در جهت مهاجرت معکوس بسیار مفید واقع شود.

آیا صنعت گردشگری یک صنعت طلایه دار است؟

متاسفانه صنعت گردشگری برآورده شدن هیچ‌یک از دو شرط «ایجاد بیشترین زنجیره‌های عرضه و تقاضا» و «قابلیت جذب نیروی کار وافر» را تضمین نمی‌کند. فان و اوسترهاون (۲۰۰٦) از نبود زنجیره‌های عرضه درصنعت توریسم خبر داده‌اند و معتقد هستند که اقتصاد چین وابستگی ناچیزی به بخش گردشگری از خود نشان می‌دهد. طبق این پژوهش تنها ۱/٦ در صد تولید ناخالص ملی چین از صنعت توریسم تامین می‌شود. البته صنعت گردشگری از تعدادی زنجیره اقتصادی تقاضا (Backward Linkages) نظیر کشاورزی و هتل داری برخوردار است، اما عملکرد این زنجیره‌ها در نهایت به این برمی گردد که بخش گردشگری تا چه اندازه با اقتصاد داخلی ادغام شده و آیا نیازمند برونداد دیگر بخش‌های اقتصادی داخلی است یا به صنعتی منزوی (Enclave Industry) تبدیل شده که برای ارضای سلیقه متقاضیان برون مرزی، مواد اولیه (درونداد) خود را از راه واردات تامین می‌کند. بدیهی است که در چنین شرایطی تنها مزیت این صنعت تامین منابع ارزی خواهد بود و می‌توان انتظار اثرات مضر اقتصادی نظیر بیماری هلندی و صنعت‌زدایی را داشت.

از دیگر مشکلات صنعت توریسم عدم توانایی در ایجاد اشتغال و جذب نیروی کار وافر است. مطالعات انجام شده در اسپانیا حاکی از آن است که بر خلاف باور عمومی صنعت گردشگری از کاربری (Labour Intensity) پایینی برخوردار بوده است (بلیک، ۲۰۱۳). نسبت نرخ سرمایه به‌کار صنعت توریسم ۱/۰۸ گزارش شده که نسبت به بخش صادرات (۰/۹۷) و سایر تولیدات کالای واسطه‌ای از میزان بالاتری برخوردار است. علت ضعف اشتغال‌زایی بخش گردشگری را باید اصالتا در ساختار این صنعت جست‌وجو کرد. بیکاری (یا اشتغال) فصلی از مشکلات اساسی این صنعت به شمار می‌رود؛ چرا که شاغلان این بخش ممکن است به‌دلیل رکودفصلی و نبود گردشگر (ناشی از مسائل اقلیمی و آب و هوایی) نیمی از سال را در بیکاری سپری کنند (جولیف و فرانس ورث، ۲۰۰۳).

اما نگرانی در مورد انتخاب صنعت گردشگری به عنوان صنعت طلایه دار تنها به اینجا ختم نمی‌شود موارد ذکر شده در بالا (از جمله اشتغال‌زایی که در نشست اخیر کمیسیون صنعت و معدن توسط علیمردان شیبانی نیز مطرح شد) تنها مشکلات کوتاه تا میان‌مدت صنعت گردشگری را بازگو می‌کند.جدای از سختگیری‌های عرفی جامعه و محدودیت‌های مذهبی از چشم گردشگران خارجی که رونق گردشگری و جذب گردشگر را با مشکل روبه‌رو می‌کند، طلایه‌دار شدن این صنعت، مشکلات درازمدت را نیز برای اقتصاد ایران به دنبال خواهد داشت.

صنعت گردشگری دردراز مدت نیز درآمد ارزی و رشد اقتصادی را تضمین نمی‌کند

نزول نسبت مبادله پایاپای (Deteriorating Net Barter Terms of Tarde) از دیگر مشکلات صنعت توریسم به شمار می‌رود. تئوری نزول نسبت مبادله پایاپای اولین بار توسط مکتب ساختارگرایی اقتصاد (Structuralism) مطرح شد. رائول پربیچ از اقتصاددانان آمریکای لاتین و بنیانگذار این مکتب نظریه صنعتی‌سازی جایگزین واردات (ISI) را بر پایه رویت نزول نسبت مبادله پایاپای در کشورهای در حال توسعه آن زمان بنیان نهاد. وی معتقد بود کشورهایی که تنها به صادرات مواد اولیه کشاورزی امید بسته‌اند، در درازمدت به کاهش ارزش حقیقی صادرات خود دچار خواهند شد، زیرا طبق اصل انگل (Engle's Law)، کالاهای اولیه کشاورزی از کشش درآمدی تقاضای پایینی برخوردار هستند، بنابراین در دراز مدت با افزایش درآمد کلان اقتصاد جهانی, کسر کمتری از این درآمد صرف واردات مواد اولیه کشاورزی خواهد شد (کی، ۱۹۸۹).

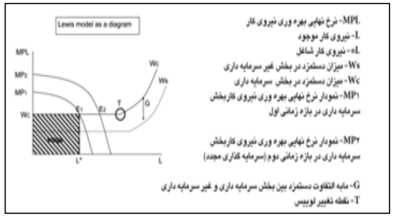

این پدیده پایه و اساس صنعتی‌سازی جایگزین واردات و حمایت از صنایع داخلی نو پا قرار گرفت. صنعت توریسم هم از این امر مستثنا نبوده؛ چرا که میزان کشش درآمدی تقاضا در این صنعت همانند صنعت کشاورزی پایین تخمین زده می‌شود. بنابراین در درازمدت نیز نمی‌توان از صنعت گردشگری انتظار ایجاد اشتغال، جذب نیروی کار وافر و در حال رشد و از همه مهم‌تر صنعتی‌سازی و رشد پایدار اقتصادی را داشت.

مزیت نسبی دلیل خوبی برای انتخاب صنعت پیشرو نیست

تمامی موارد بالا به ضرورت نگاه اشتغال‌زایی تولید محورانه و صنعتی‌سازی گواهی می‌دهند و از مهم‌ترین توجیهات اعمال گسترده سیاست‌های صنعتی‌سازی در کشورهای در حال توسعه به شمار می‌روند. از دیگر خصوصیات صنایع تولیدی می‌توان به اثرات جانبی مثبت (Positive Externalities) اشاره کرد که دراین صنایع بیشتر از هر بخش اقتصادی دیگری دیده می‌شود. این اثرات جانبی مثبت در نهایت به بازدهی پویای فزاینده مقیاسی (Dynamic Inceasing Returns to Scale) در فعالیت‌های تولیدی منجر می‌شود که اولین بار توسط کلدور (Kaldor) اثبات شد. از اثرات جانبی مثبت می‌توان به مهارت‌گرایی و افزایش نرخ بهره‌وری نیروی کار و به دنبال آن بالا رفتن سطح نسبی درآمدها اشاره کرد که باعث ایجاد چرخه گسترش بازارهای داخلی و افزایش تقاضا خواهد شد (یونگ، ۱۹۲۸). اگرچه بسیاری صنعت توریسم را مطابق با مزیت نسبی کشور قلمداد می‌کنند، لازم به توضیح است که انتخاب صنایع طلایه‌دار نباید الزاما بر اساس فرضیه اقتصادی «مزیت نسبی» استوار شود، بلکه باید رویکرد پویای ایجاد و خلق کردن مزیت نسبی در دستور کار قرار گیرد. سیاست انتخاب صنایع طلایه‌دار در کره‌جنوبی می‌تواند بهترین الگو برای انتخاب صنایع طلایه‌دار در ایران قرار بگیرد. دولتمردان کره‌ای در سیاست صنعتی‌سازی خود به‌رغم هشدارهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، صنعت تولید فولاد را برگزیدند که در آن زمان کاملا با مزیت نسبی این کشور مغایرت داشت.

ادامه در صفحه ۲۹

اقتصاد ایران امیدها و دشواری‌ها

اقتصاد مقاومتی؛ امنیت اقتصادی و بحران مدیریت

ناصر ذاکری*

به بیان کلی، اقتصاد مقاومتی را می‌توان مترادف با سرفصل مجموعه سیاست‌هایی دانست که با هدف رسیدن به اقتصادی مقاوم در مقابل بحران‌ها و افزایش ضریب امنیت اقتصادی و نیز افزایش امکان مانور اقتصاد ملی طراحی و به اجرا گذاشته می‌شود.

به این ترتیب، اقتصاد مقاومتی را نباید در ریاضت اقتصادی، رسیدن به خودکفایی، کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی و امثال اینها خلاصه کرد. حتی افزایش میزان بهره‌وری و رسیدن به درجه بالایی از کارآمدی در اقتصاد ملی هم لزوما نمی‌تواند منتهی به افزایش امنیت اقتصادی شود.

ریاضت اقتصادی در شرایطی مورد توجه قرار می‌گیرد که اقتصاد در کوتاه‌مدت گرفتار دشواری کسری بودجه یا محرومیت موقت از منابع درآمدی خود شده است. در این شرایط کاستن از مصرف و مهار تقاضای مصرفی با هدف همترازکردن مصارف با منابع می‌تواند جامعه را در پشت سرگذاردن دوره کمبود کمک کند. این کار را می‌توان با جیره‌بندی آب در ایام کاهش نزولات جوی مقایسه کرد.

خودکفایی، نیز با هدف کاستن از میزان وابستگی به واردات کالاهای اساسی مطرح می‌شود. تلاش برای رسیدن به خودکفایی، گاه موجب کاهش درجه کارآمدی اقتصاد داخلی می‌شود و این بهایی است که کشور برای رسیدن به درجه‌ای از امنیت اقتصادی می‌پردازد. خودکفایی شاید در کوتاه‌مدت بتواند هدف امنیت اقتصادی را تا حدی برآورده کند، اما در بلندمدت شرایط فرق خواهدکرد.

کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی نیز تا حدی می‌تواند به افزایش درجه امنیت اقتصادی کمک کند.

تنها توجه به همین نکات کافی است تا روشن شود، رسیدن به امنیت اقتصادی، در گرو تدوین سیاست‌ها و راهکارهای به غایت هوشمندانه و اجرای هوشمندانه‌تر آنها است؛ چرا که هدف موردنظر حتی بسیار بالاتر و گسترده‌تر از هدفی چون افزایش درجه کارآمدی در اقتصاد ملی است.

حال سوالی که پیش می‌آید، این است که با چه توانی از مدیریت و سازماندهی می‌توان به چنین هدف عظیمی دست یافت، یا حداقل به سوی آن گام برداشت؟ آیا شیوه‌های فعلی مدیریت در جامعه ما تضمینی برای رسیدن به چنین هدفی را به دست می‌دهند؟

بسیاری از ناظران و تحلیلگران بر این نکته تاکید دارند که مشکلات و نارسایی‌های اقتصادی جامعه امروز ما، بیشتر از آنکه ریشه در تحریم و پدیده‌های جوی مانند خشکسالی و... داشته باشند، وامدار سوءمدیریت هستند. به عبارت دیگر، نه کمبود منابع، نه تحریم و نه سایر دشواری‌ها، هیچ کدام عامل تعیین‌کننده نیستند. اما شیوه‌های تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری و مدیریت فعالیت‌های اقتصادی به‌گونه‌ای است که قدرت تخریبی این عوامل را چندین و چند برابر ساخته است.

مدیریت قبیله‌ای و بی‌اعتنایی به معیارهای شایسته‌سالاری طی سالیان سال، شرایطی را پدید آورده که جامعه بدون توجه به ظرفیت‌های کارشناسی و مدیریتی موجود و استفاده از دانش و تجربه نیروهای خود، به سیاست‌گذاری و اجرای برنامه‌ها پرداخته است. تصور کنید برای دعوت از فوتبالیست‌ها به اردوی تیم ملی، در حالی که یک بازی مهم در پیش داریم، به جای دعوت از بهترین‌ها و شایسته‌ترین‌ها، گروهی از دوستان و منسوبین را دعوت کنیم و تازه انتظار برد هم داشته باشیم!

بی‌تردید رشد و شکوفایی اقتصادی در یک جامعه که از طریق استفاده بهینه از منابع و فرصت‌ها و ظرفیت‌های پیش‌رو امکان‌پذیر می‌شود، در گرو استفاده از بالاترین توان مدیریتی جامعه و رعایت معیار شایسته سالاری و کلیه الزامات آن است. حال باید به این نکته توجه داشت که برای رسیدن به درجه بالاتری از امنیت اقتصادی که با عنوان کلی اقتصاد مقاومتی مشخص شده است، به دلیل پیچیدگی بیشتر صورت مساله نسبت به رشد و شکوفایی اقتصادی، رعایت معیار شایسته ضرورت و اولویت بیشتری پیدا می‌کند.

به راستی جامعه ما تا چه میزان آماده پذیرش معیار شایسته‌سالاری است؟

فکرش را بکنید؛ بخش مهمی از سرمایه‌ها و دارایی‌های مولد کشور در قالب شرکت‌های شبه‌خصوصی سازمان یافته‌اند.

در این شرکت‌ها مدیران به جای اینکه در مقابل سهامداران و مالکان دارایی پاسخگو باشند، فقط تابع مسوولان بالاتر خود هستند. چنین سازمان‌هایی همواره در معرض خطر دور شدن از شایسته‌سالاری هستند. زیان‌دهی و عملکرد نامطلوب این واحدهای تولیدی و تجاری بهترین دلیل برای اثبات این مدعا است.(۱)

در بسیاری از این سازمان‌ها مدیریت قبیله‌ای و فامیل سالاری جای شایسته‌سالاری را گرفته است. کافی است مطالعه‌ای درباب مجموعه مدیران این واحدها در طول زمان انجام دهیم، و ارتباط بین افراد و جابه‌جایی گروهی مدیران را که گاه از آن به عنوان سیستم اتوبوسی یاد می‌شود، به تصویر بکشیم.

اقتصاد مقاومتی بدون بازنگری در شیوه‌های مدیریتی و کنار نهادن مدیریت قبیله‌ای محقق نمی‌شود. اگر مدیریت جهادی را به معنی نادیده گرفتن روابط فامیلی و رفیق بازی در انتصاب‌ها و فداکاری به صورت گذشتن از حق برادرزادگی و خواهرزادگی (!) در انتخاب مدیران تلقی کنیم، باید گفت مدیریت جهادی شرط لازم برای رسیدن به امنیت اقتصادی است.

۱ – در این باب مطالعه دو یادداشت «هنر زیانده کردن یک شرکت» و «شایسته‌سالاری یا فامیل‌سالاری» را در آدرس‌های زیر پیشنهاد می‌کنم:

http://nr-zakeri.com/?p=771
http://nr-zakeri.com/?p=37

*** کارشناس اقتصادی**

تحلیل

شبه‌دولتی‌ها در اقتصاد ملی

■ حضور شرکت‌های بزرگ شبه‌دولتی مانع رشد بخش خصوصی است

محمد مهدی نایبی*

GLC یا شرکت‌های شبه‌دولتی[۱] را در اقتصاد کشورهای گوناگون جهان می‌توان یافت. شرکت‌هایی که به طریقی به حاکمیت مربوط هستند GLC نامیده می‌شوند. GLC لزوما یک شرکت دولتی[۲] نیست بلکه شرکتی است که حاکمیت به نحوی از انحا در آن حضور دارد.

طی تاریخ، حاکمیت در کشور ما به دلایل گوناگون اقدام به تاسیس شرکت‌های دولتی و شبه‌دولتی کرده است. یکی از مواردی که سبب تاسیس GLCهای بزرگ در اقتصاد ما شد، مدیریت شرکت‌های بازمانده از وابستگان رژیم سابق و اموال مصادره شده بود. سپس از نهادهایی که برای مدیریت این شرکت‌ها تشکیل شده بود خواسته شد که به کارهای عام‌المنفعه‌ای مانند اداره امور جانبازان و ایثارگران یا توسعه مناطق محروم بپردازند. مورد دیگری که GLC بزرگ در کشور ما ایجاد کرد احساس ضرورت استفاده از پتانسیل نیروهای مسلح پس از پایان جنگ برای سازندگی کشور بود. در مواردی نیز شاهد تاسیس GLCها به منظور مصرف سود حاصله در امور خیریه و عام‌المنفعه هستیم، مانند اجازه ورود بنیادها و نهادهای مختلف حتی بعضا با استفاده از معافیت‌های مالیاتی در امور اقتصادی، به این نیت که ارزش افزوده حاصله صرف رسالت‌های عام‌المنفعه آن نهاد عمومی شود. بدین ترتیب شاهد یک مسابقه اقتصادی توسط نهادهای حاکمیت برای ایجاد شرکت‌های بزرگ بوده‌ایم. صرفا نگاهی به مالکان بانک‌ها و موسسات مالی و اعتباری کشور به‌عنوان یک نمونه می‌تواند این امر را بر هر پژوهشگری عیان کند که سازمان‌ها و نهادهای مختلف کشور چگونه از وظیفه اصلی خود دور شده و به بنگاهداری برای تامین هزینه‌های خود روی آورده‌اند.

در یک اقتصاد سالم، هزینه فعالیت نهادهای عام‌المنفعه از محل مالیات فعالیت بخش خصوصی تامین می‌شود. برای آنکه به زندگی ایثارگران کشور رسیدگی کنیم اشتباه است که حاکمیت به فروش آبمیوه، لبنیات و سیمان و... روی آورد و با بخش خصوصی رقابت کند. برای آنکه هزینه نیروهای مسلح تامین شود، اشتباه است که حاکمیت، پل و جاده و تونل بسازد و با بخش خصوصی رقابت کند. حضور GLCها به دلیل رانتی که دارند و به دلیل ارتباط تنگاتنگی که با عناصر حاکمیت دارند رقابت نابرابری ایجاد می‌کند که منجر به نحیف ماندن بخش خصوصی می‌شود.

بگذارید چون مخابراتی هستم، مثالی از این حوزه بزنم. در سال ۸۲ مزایده اپراتور دوم تلفن همراه برگزار شد. شرکت ترکسل به همراه شریک ایرانی‌اش برنده مزایده اعلام شد، ولی با توجه به اینکه این اولین تجربه آزادسازی بازار در کشور بود، این اعلام تلاطم‌هایی را موجب شد که کار را به مجلس و تصویب قانونی خاص برای این مزایده کشاند و به هر دلیل، خروج ترکسل از کنسرسیوم برنده مزایده را به دنبال داشت. با این وجود، شریک ایرانی با عوض کردن شریک خارجی‌اش کار را پیش برد و امروز شاهد حضور ایرانسل در بازار مخابرات کشور هستیم. بی‌شک اگر شریک ایرانی برنده مزایده، که شرکت‌های شبه دولتی هستند، شرکت خصوصی بودند، تلاطم‌های فوق موجب سلب پروانه از آنها و تولد نیافتن اپراتور دوم می‌شد. در سال ۸۸ نیز مزایده اپراتور سوم تلفن همراه برگزار شد. شرکت اماراتی اتصالات به همراه شریک ایرانی‌اش برنده مزایده شد ولی بعدا به دلایلی اتصالات حاضر به آغاز کار نشد، اما شریک ایرانی که شرکت شبه دولتی بود به تنهایی کار را پیش برد و امروز شاهد حضور رایتل در بازار مخابرات کشور هستیم.

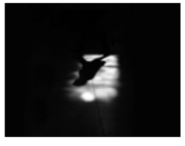

باز هم بی‌تردید در فضای اقتصادی کشور ما، اگر به‌جای این شرکت شبه دولتی یک شرکت خصوصی بود کلا با سلب پروانه روبه‌رو می‌شد. اما شرکتی که نماینده‌ای در هیات دولت دارد به راحتی لابی می‌کند و خود را محافظت می‌کند و حتی موفق می‌شود بدون انجام تشریفات متداول، دوره انحصار ۲ ساله خود در مورد نسل سوم را چهار ساله کند.

در همان سال ۸۸ وقتی اسناد مزایده اپراتور سوم تهیه می‌شد پیشنهاد مشاور این بود که سقف سهام شرکت‌های عمومی در ترکیب کنسرسیوم ٤۰درصد باشد تا به این ترتیب با توجه به ٤۹درصد سهم برای طرف خارجی لااقل فضایی ۱۱ درصدی برای بخش خصوصی وجود داشته باشد اما وجود لابی شرکت‌های عمومی در تصمیم‌گیران وزارت ارتباطات، موجب حذف این بند از اسناد مزایده شد و در حال حاضر شرکت‌های خصوصی حتی ۰/۱ درصد سهم در اپراتورهای مخابراتی کشور ندارند.

مشابه این امر را در اغلب زمینه‌های صنعتی و تجاری کشور می‌توان به وضوح مشاهده کرد. حضور شرکت‌های بزرگی که رانت ارتباط با حاکمیت را دارند و رقیب بخش خصوصی «کوچک مانده» هستند، نهایتا مانع رشد بخش خصوصی و مانع توسعه بهره‌وری در اقتصاد کشور است.

[1]: Government Linked Company
[2]: State-Owned Company

***استاد تمام برق دانشگاه صنعتی شریف و کارآفرین برتر**

معضلات اقتصادی بافت فرسوده

«مسکن» و «فرسودگی»؛ یک تحلیل اقتصادی

ناصر میقان*

بافت‌های فرسوده، محدوده‌های آسیب‌پذیر شهر محسوب شده که نیازمند برنامه‌ریزی و مداخله هماهنگ برای ساماندهی و ارتقای کیفیت سکونت است. این پدیده اثرات منفی اقتصادی نظیر زلزله، افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی و بالطبع اقتصادی و اتلاف انرژی را به دنبال دارد. همچنین راهکارهایی نظیر معاوضه مسکن مهر با بافت فرسوده، اعطای تسهیلات هدفمند و ساخت و ساز طبق مبحث ۱۹ مقررات ملی ساختمان برای کاهش این اثرات منفی قابل پیگیری است.

بافت فرسوده چیست؟

طبق مصوبه شورای عالی شهرسازی [۱]، معیارهای شناسایی بافت‌های فرسوده از ارزش یکسانی برخوردارند ولی نحوه اعمال معیارها، مشخص شده و شناسایی بافت‌های فرسوده، مبتنی بر راهکارها و شاخص‌های معینی است که عبارت است از:

- ریزدانگی: بلوک‌هایی [۲] که بیش از ۵۰ درصد آنها مساحتی کمتر از ۲۰۰ مترمربع داشته باشد که معرف فشردگی بافت و کثرت قطعات (پلاک‌ها) کوچک با مساحت اندک است.
- ناپایداری: بلوک‌هایی که بیش از ۵۰ درصد بناهای آن ناپایدار و فاقد سیستم سازه‌ای باشد، معرف فقدان سیستم سازه‌ای مناسب و غیرمقاوم بودن ابنیه است.
- نفوذناپذیری: بلوک‌هایی که بیش از ۵۰ درصد معابر آن عرض کمتر از ٦ متر داشته باشند، معرف عدم دسترسی‌های مناسب و اندک بودن معابر با عرض کافی برای حرکت سواره است.

بر اساس اطلاعات شرکت عمران و بهسازی شهری ایران مساحت بافت فرسوده (مصوب) در تهران برابر با ۳,۲٦۸ هکتار است که نسبت مساحت بافت فرسوده به سطح کل شهر تهران در حدود ۵ درصد است. همچنین نتایج حاصله از شناسایی محدوده بافت‌های فرسوده نشانگر وضعیت ۸۱۷ هزار قطعه (یا پلاک) در قریب ۳۰ هزار بلوک شهری تهران به قرار زیر است:

- بلوک‌های شهری واجد هر سه شاخص (ناپایداری، نفوذناپذیری و ریزدانگی) مشتمل بر ٤,۹۹۰ بلوک با وسعت ۳,۲٦۸ هکتار؛
- بلوک‌های شهری ناپایدار و نفوذناپذیر (واجد دو معیار) که مشتمل بر ۵,۲۹٤ بلوک با وسعت ۳,٦۲۰ هکتار؛
- بلوک‌های شهری ناپایدار و ریزدانه (واجد دو معیار) مشتمل بر ۱۰,۷۵۲ بلوک با وسعت ۸,٦٦۹ هکتار؛

> **بافت‌های فرسوده به‌دلیل سن بالای بنا، نداشتن اسکلت مستحکم و... به راحتی در برابر زلزله‌های خفیف آسیب‌پذیر هستند. تامل‌برانگیزتر آنکه تهران سه گسل فعال دارد که یکی از آنها گسل جنوب ری است که براساس آمار سال ۱۳۸۰ در صورت وقوع زلزله در کلان‌شهر تهران با مدل گسل ری، ۴۸۰ هزار واحد ساختمانی تخریب و ۶ درصد جمعیت تهران کشته می‌شوند**

> **حرکت به سمت نوسازی بافت فرسوده، حرکتی است از سمت تهدید به سمت فرصت؛ چرا که با نوسازی بافت فرسوده، نه تنها تهدیدات مذکور خنثی می‌شود، بلکه فرصت‌های اقتصادی مناسبی پدید می‌آید؛ چراکه در حال حاضر بخش مسکن در مقایسه با ۱۰ بخش مهم اقتصادی، این قابلیت را دارد که با کمترین میزان سرمایه‌گذاری، بیشترین سهم را در ایجاد شغل داشته باشد؛ طوری که به ازای ۲۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری امکان اشتغال برای ۱۰۰ نفر به‌وجود می‌آید**

- بلوک‌های شهری ناپایدار مشتمل بر ۱٤,۰۵۲ بلوک با وسعت ۱٤,۷۹۲ هکتار؛
- بلوک‌های شهری نفوذناپذیر مشتمل بر ٦,۱۷۱ بلوک با وسعت ٤,۰۸۷ هکتار.

در این میان مناطق ۱۲، ۱۷ و ۱۱ به ترتیب با ۳۷ درصد، ۲۹/۲ درصد و ۲۹ درصد بیشترین نسبت بافت فرسوده را از بین مناطق شهرداری تهران دارند [۳].

تاثیرات منفی اقتصادی بافت فرسوده

اولین و شاید مهم‌ترین تهدید اقتصادی از ناحیه بافت فرسوده، زلزله است. وقوع زلزله حتی زیر ۷ ریشتر مشابه آنچه در بم رخ داد، به‌دلیل فرسوده‌بودن بافت شهری آن، هزینه‌های جبران‌ناپذیری را بر کشور تحمیل کرد؛ حال آنکه وقوع چنین زلزله‌هایی در کشور ژاپن به‌دلیل انجام اقدامات پیشگیرانه طبیعی و بدون ایجاد هزینه است. بافت‌های فرسوده به‌دلیل سن بالای بنا، نداشتن اسکلت مستحکم و... به راحتی در برابر زلزله‌های خفیف آسیب‌پذیر هستند.

تامل‌برانگیزتر آنکه تهران سه گسل فعال دارد که یکی از آنها گسل جنوب ری است که براساس آمار سال ۱۳۸۰ در صورت وقوع زلزله در کلان‌شهر تهران با مدل گسل ری، ٤۸۰ هزار واحد ساختمانی تخریب و ٦ درصد جمعیت تهران کشته می‌شوند. منطقه ۱۷ شهرداری نیز به‌دلیل تراکم و تعداد ساختمان‌ها، بیشترین آسیب را خواهد دید. همچنین خسارات در مناطق ۱۲، ۱۱ و ۱٦ الی ۲۰ در حدود ۸۰ درصد است که دلیل آن آسیب‌پذیری و غیرمقاوم بودن ساختمان‌ها است [٤].

وجود بافت فرسوده علاوه‌بر اینکه می‌تواند به دنبال بروز حوادث طبیعی، تهدید اقتصادی تلقی شود، فی‌نفسه به‌دلیل ناپایداری تهدیدزاست. بافت ناپایدار به ویژه زمانی که عمر ساختمان بالا می‌رود، در پی تکانه‌ای جزئی (برای مثال گودبرداری و یا ساخت و ساز خانه‌های مجاور)، به راحتی فروریخته و خسارت به بار می‌آورد. طبق آخرین آمار شهرداری تهران، هم‌اکنون ۱٤,۷۹۲ هکتار، معادل ۱٤,۰۵۲ بلوک شهری معادل ٦٤۰,۱۹۲ واحد مسکونی که ۲,۹۰٦,۲۷۸ نفر را در خود جای داده‌اند، «بافت ناپایدار» هستند که این یعنی تهدید اقتصادی بالقوه برای این تعداد بدون بروز حادثه‌ای مثل زلزله.

بافت فرسوده معمولا به‌دلیل ریزدانگی، تراکم بالای جمعیت را در خود جای داده‌اند. با توجه به اینکه مطالعات زیادی نشان داده‌اند که رابطه قوی بین فقر محلات، تراکم بالای جمعیت در واحدهای مسکونی و ناهنجاری و جرم وجود دارد، می‌توان بافت‌های فرسوده را تهدیدی در درجه اول، اجتماعی و در درجه بعدی، اقتصادی دانست، چراکه افزایش ناهنجاری و جرم، به معنای افزایش بیکاری و کاهش تولید اقتصادی در سطح کلان است.

یکی دیگر از اثرات منفی اقتصادی بافت فرسوده، بحث اتلاف انرژی است. مصرف انرژی به عوامل مختلفی بستگی دارد. از نقش نیروی انسانی گرفته تا بازده تجهیزات انرژی‌بر، بهره‌برداری، ساعات کاری، عمر ساختمان، کیفیت مصالح به‌کار رفته در ساختمان، نوع منطقه آب و هوایی و... عواملی هستند که به طور مستقیم در مصرف انرژی ساختمان‌ها تاثیر دارند.

بافت فرسوده، به‌دلیل عمر بالا و کیفیت پایین مصالح به‌کار رفته در آنها، نسبت به بافت نوساز اتلاف انرژی بالاتری دارد و براساس گزارش‌ها، این اتلاف انرژی بین ٤۰ تا ٦۰ درصد متغیر است.

راهکارها

حرکت به سمت نوسازی بافت فرسوده، حرکتی است از سمت تهدید به سمت فرصت؛ چراکه با نوسازی بافت فرسوده، نه تنها تهدیدات مذکور خنثی می‌شود، بلکه فرصت‌های اقتصادی مناسبی پدید می‌آید؛ چرا که در حال حاضر بخش مسکن در مقایسه با ۱۰ بخش مهم اقتصادی، این قابلیت را دارد که با کمترین میزان سرمایه‌گذاری، بیشترین سهم را در ایجاد شغل داشته باشد؛ طوری‌که به ازای ۲۰ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری امکان اشتغال برای ۱۰۰ نفر به‌وجود می‌آید [۵]. راهکارهای زیر جهت رسیدن به این مهم تقدیم می‌شود:

- طرح مسکن مهر، حرکتی در راستای تولید مسکن مقاوم و نوساز است؛ اما به‌واسطه اینکه در مناطق غیرشهری در حال توسعه است، نمی‌تواند نقشی موثر در احیای بافت فرسوده داشته باشد؛ بنابراین دولت می‌تواند ادامه این طرح را در مناطق فرسوده به اجرا درآورد تا به موازات توسعه مسکن مهر، بافت فرسوده نیز کاهش یابد. هرچند در صورت عدم امکان چنین کاری، معاوضه مسکن مهر با بافت فرسوده نیز می‌تواند به‌عنوان یک گزینه حداقلی در دستور کار قرار گیرد.
- یکی از راه‌های مبارزه با بافت فرسوده، اعطای تسهیلات به ساکنان آنهاست. این تسهیلات هم می‌تواند از جنس نقدی مانند وام باشد و هم از جنس مشوق‌های تراکمی. هرچند دولت و شهرداری این تدابیر را اندیشیده‌اند (وام ۲۰ میلیونی که اخیرا صحبت از افزایش آن به ۵۰ میلیون است یا افزایش تراکم در صورت تجمیع بافت‌های فرسوده) اما با توجه به روند کند نوسازی، به نظر می‌رسد این مشوق‌ها از کارآیی لازم برخوردار نیستند و نیازمند بازنگری هستند.
- ساخت و ساز اگر طبق مبحث ۱۹ مقررات ملی ساختمان صورت پذیرد (کاهش اتلاف انرژی) صرفه‌جویی اقتصادی قابل ملاحظه‌ای (سالانه معادل ۲۱۱ میلیون بشکه نفت خام) خواهیم داشت، اما مساله اینجاست که تنها در شیوه ساخت‌وساز صنعتی تنها این مورد به چشم می‌خورد. سیاست‌گذاری مسکن باید به سمتی حرکت کند که در فرآیند احیای بافت فرسوده توجه به این نکته در دستور کار قرار گیرد.

توضیحات:

[۱]: شورای عالی شهرسازی و معماری ایران، سومین جلسه، تاریخ ۸۵/۲/۱۱ براساس مصوبه مورخ ۸٤/۳/۱٦

[۲]: بلوک مجموعه‌ای از ساختمان‌های به هم پیوسته (یا زمین و ساختمان‌های به هم پیوسته) است که از همه طرف به معابر عمومی (کوچه، میدان و خیابان و...) محدود شده‌باشد. در بعضی موارد ممکن است قسمت‌هایی از یک بلوک به عوارض طبیعی مانند رودخانه، کوه و... محدود شده باشد.

[۳]: برگرفته از اطلس کلان‌شهر تهران به نشانی http://atlas.tehran.ir

[٤]: مساله مسکن در شهر تهران، مساله‌ای توسعه‌ای، ملی و استراتژیک: تبیین مساله و راهکارهای استراتژیک، سازمان نوسازی شهر تهران

[5]: http://www.hamkarbime.com/Pages/view.aspx?PostID=11322

*** کارشناس اقتصادی**

ادامه از صفحه ۲۸

بر خلاف پیش‌بینی‌های بسیاری از صاحب‌نظران، امروز صنایع فولاد پوهانگ (Pohang Iron and Steel Company) ملقب به پوسکو (POSCO) به چهارمین تولیدکننده فولاد در جهان مبدل شده است و از مهم‌ترین نهادهای صادرکننده و ضامن درآمدهای ارزی در اقتصاد این کشور به شمار می‌رود. امید است که با مطالعات کامل و جامع در مورد مساله انتخاب صنایع طلایه دار توسط سیاستمداران دولت تدبیر و امید، صنعتی طلایه دار اعلام شود که ایران را در مسیر شکوفایی اقتصادی و تخصیص پویای منابع اقتصادی (Dynamic Allocation of Resources) قرار دهد و از سرمایه‌گذاری‌های کوتاه‌مدت گرایانه که در نهایت به تخصیص ایستا و غیرپویای منابع (Static Allocation Of Resources) منجر خواهد شد، پرهیز شود.

منابع:

Kaldor, N. (1967). Strategic factors in economic development.

Hirschman, A. O. (1958) The Strategy of Economic Development. New Heaven: Yale University Press

Fei, J. C., & Ranis, G. (1964). Development of the labor surplus economy; theory and policy.

Lewis, W. A. (1954). Economic development with unlimited supplies of labour. The manchester school, 22(2), 139-191.

Blake, A. (2000). The economic effects of tourism in Spain. Christel DeHaan Tourism and Travel Research Institute.

Jolliffe, L., & Farnsworth, R. (2003). Seasonality in tourism employment: human resource challenges. International Journal of Contemporary Hospitality Management, 15(6), 312-316.

Kay, C. (1989). Latin American theories of development and underdevelopment (Vol. 102). London: Routledge.

Young, A. A. (1928). Increasing returns and economic progress. The Economic Journal, 527-542.

Oosterhaven, J., & Fan, T. (2006). Impact of international tourism on the Chinese economy. International Journal of Tourism Research, 8(5), 347-354.

(2014, Febuary, 26), The Leap out of Negative Growth. Donya-e-Eqtesad. Retrieved from - http://www.donya-e-eqtesad.com/news/787898

(2014, March, 19), The Record Breaking Rate of Unemployment in Six Provinces. Donya-e-Eqtesad. Retrieved from -http://www.donya-e-eqtesad.com/3164

*** کارشناس اقتصادی**

بیست‌پنجاه (۲۰۵۰)

هدفمندی یارانه، دولت و جامعه مدنی

فاز دوم؛ چالشی فراتر از چالش تحریم

سیامک خرمی*

مشاور محترم اقتصادی رئیس‌جمهور اخیرا بار دیگر از اقشار پردرآمد خواست که از دریافت یارانه نقدی صرف‌نظر کنند و همین‌طور خواسته است تا دولت جزئیات فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها را برای مردم باز کند.

واقعیت آن است که چه در اجرای هدفمندی یارانه‌ها و چه در اجرای بسیاری از سیاست‌های کلان اقتصادی - اجتماعی کشور هیچ‌یک از دولت‌های اخیر بر روی ارتباط «دوطرفه» با مردم تمرکز نداشته‌اند. منظور از ارتباط دوطرفه آن نیست که فقط بیایند در صدا و سیما برنامه بگذارند و تیتر اول روزنامه‌ها شوند تا مردم بخوانند و بشنوند و سپس قانع هم بشوند. منظور آن است که طرح اولیه یا مساله‌ای را با مردم در میان بگذارند و در یک ارتباط دوسویه پویا آن را به طرح نهایی تبدیل کنند که مورد اجماع ذی‌نفعان اصلی طرح است. لذا، انتظار می‌رود دولت در اجرای برنامه هدفمندی توجه بیشتری به برقراری این ارتباط دوطرفه با مردم معطوف کند. در همین زمینه یادآوری برخی نکات ضروری به نظر می‌رسد:

۱- مردم به دولت اعتماد ندارند

دکتر نیلی در مصاحبه خود گفته‌اند: «فرض کنید که اگر از ۱۱ هزار میلیارد تومانی که از بودجه به یارانه پرداخت می‌شد، یک دهم به آموزش و پرورش برای تجهیز مدارس اختصاص داده می‌شد، دیگر موضوع «شین آباد» اتفاق نمی‌افتاد.» من فکر نمی‌کنم در حالت عادی اکثریت مردم مخالفتی با این منطق داشته باشند. اما مشکل در نبود اعتماد به کارآمدی دولت در توزیع و بهره‌گیری از بودجه است. اگر به وب‌سایت‌های پرطرفدار مراجعه کنیم و پیام‌های مردمی را در ذیل اخبار مربوط به درخواست انصراف از هدفمندی یارانه‌ها بخوانیم، متوجه می‌شویم که دغدغه محوری اکثریت مردم در نبود اعتماد به دولت در به‌کارگیری درست از بودجه آزاد شده ناشی از انصراف یارانه‌ها است. یکی از پیام‌ها از طرف هموطنی بود که اذعان می‌کرد خودش در حال حاضر از پول یارانه‌ها برای کمک به برخی کودکان برای تحصیل استفاده می‌کند و مطمئن نیست اگر از یارانه انصراف بدهد این پول به درستی صرف بشود. دست‌کم در شرایط فعلی کنترل خرج شدن پول دست خودش است. این عدم اعتماد ریشه‌های مختلفی دارد و البته یکی از اصلی‌ترین آن اخبار فساد اقتصادی چند سال گذشته بوده است. همان‌طور که سال‌ها طول کشیده تا این اعتماد رنگ ببازد، مدت‌ها طول می‌کشد تا این اعتماد برگردد و دولت نمی‌تواند با چند برنامه تلویزیونی و بیلبورد و مقاله روزنامه اعتماد مردم را جلب کند و البته دولت باید به یاد داشته باشد این وظیفه او است که اعتماد را ایجاد کند نه وظیفه مردم که دوباره به عملکرد و سلامت اقتصادی دولت اعتماد کنند.

۲- رکود تورمی دلیلی غیر مفهوم برای عموم

مشاور اقتصادی رئیس‌جمهور همچنین در تبیین ضرورت اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها و چالش آن به شرایط رکود تورمی و بازار انرژی اشاره کردند که به جزئیات آن نمی‌پردازم. شاید برای اکثریت کارشناسان اقتصادی و فعالان تحصیلکرده کسب‌وکار توضیحات مورد اشاره قانع‌کننده باشد، اما در اینکه برای عموم مردم نیز چنین باشد باید تشکیک کرد. چرا؟ غیر از مساله اعتماد، سطح سواد اقتصادی عموم نیز در پذیرش توضیحات اقتصادی دولت موثر است. اکثریت مردم آنچه برایشان قابل ملموس است نرخ اجاره و بنزین و باقیمانده پول در حساب بانکی در آخر ماه است و نه چیز دیگر. به خاطر داریم در سالیان گذشته کاندیداهای ریاست‌جمهوری برای توضیح تفاوت تورم نقطه به نقطه و سالانه یا تعریف مفهوم ضریب جینی که مرتبط با عملکرد اقتصادی دولت گذشته بود با چه چالشی روبه‌رو بودند. تا وقتی که مخاطب از مفاهیم پایه اقتصادی آگاهی نداشته باشد توانایی درک توضیحات کارشناسانه اقتصادی هر چند درست را نخواهد داشت و به علائم سهل‌الوصول‌تر برای قضاوت عملکرد اقتصادی دولت توجه می‌کند. لذا، به نفع دولت است که چه در زمینه اجرای هدفمندی یارانه‌ها و چه در طراحی و اجرای سایر طرح اقتصادی دیگر سطح سواد اقتصادی عموم جامعه را از طریق برنامه‌های متنوع در کوتاه و میان‌مدت بالا ببرد. در نتیجه، اگر واقعا دولت برنامه‌ای کارشناسانه طراحی و اجرا کند مورد قضاوت بهتری قرار خواهد گرفت که طبیعتا به انتخاب مجدد آن نیز کمک خواهد کرد و همچنین اگر نقدی هم وارد شود، سازنده‌تر خواهد بود.

۳- نیاز به مشارکت فعالان جامعه مدنی

ایجاد اعتماد عمومی و بالا بردن سطح سواد اقتصادی جامعه اما کار آسانی نیست. این‌طور هم نخواهد بود که دولت کمیته یا ستادی را تشکیل دهد و چند کارمند را مشغول کند تا با تبلیغات و آموزش‌های مختلف این دو هدف را تحقق بخشند. راه تحقق اهداف فوق اما از مشارکت فعالان جامعه مدنی می‌گذرد. دولت یازدهم در سال گذشته سه تجربه بزرگ و گرانقدر مشارکت گسترده جامعه مدنی آن هم به‌طور خودجوش را داشته که باید از این تجارب استفاده کند. اول از هم کمپین خودجوش ضد تحریم بود که در اوایل روی کارآمدن دولت شکل گرفت. این کمپین که با راهبری استادان دانشگاه و روزنامه‌نگاران شکل گرفت در پشتیبانی داخلی از تیم مذاکره‌کننده، افزایش امید در جامعه و نیز تغییر نسبی افکار عمومی در خارج از کشور تاثیر بسزایی داشت. دومی، طی ارتباطی «دو سویه»، کمک گیرد و طی برنامه‌های متنوع و خلاقانه در سطح ملی و نیز محلی اعتماد مردم به خود را افزایش داده و سطح سواد اقتصادی جامعه را به‌منظور ارزیابی بهتر عملکرد طرح‌های اقتصادی دولت ارتقا بخشد.

اجرای فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها بزرگ‌ترین چالش دولت یازدهم، به نظر من حتی بزرگ‌تر از چالش رفع تحریم، در سال ۹۳ خواهد بود. اجرای موفق و همراه با پشتیبانی مردم فاز دوم می‌تواند تضمین بازگشت رونق و تدبیر اقتصادی و تثبیت امید در جامعه شود. کلید موفقیت در این زمینه نه در معادلات ریاضی و اقتصادی بلکه در به‌کارگیری مناسب سرمایه اجتماعی ایجاد شده در سال گذشته خواهد بود.

***کارشناس توسعه پایدار**
s.khorrami@gmail.com